

ضرورت نگاه نظام‌مند به الگوی شخصیت زن مسلمان

چالش‌ها و بایسته‌ها (۱)

فریبا علاسوند

مقدمه

اگر درصدد ارائه نظام جامعی از الگوی زن مسلمان باشیم، روشن است که مقدمه بحث خود را باید مسائل زنان قرار دهیم و به منظور مسأله‌شناسی در امر زنان، ابتدا باید تصویر روشنی از مسأله به دست آید.

مسأله زنان امری است که به نوعی زنان از جهت فکری یا عملی با آن درگیرند، (۱) و به عناوینی مانند مسائل حقوقی، فقهی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی قابل تقسیم است. با وجود این، می‌توان آن‌ها را در اغلب موارد در یک نگاه جامع جهت دهی کرد.

به عبارت روشن‌تر، مسائل مورد نظر به گونه‌ای با هم در ارتباطند و ما گرچه در بیش‌تر موارد آن‌ها را در جریان‌ات موازی ارزیابی می‌کنیم و هر کدام را به بخشی احاله می‌دهیم، ولی در واقع، بین آن‌ها رابطه سببیت برقرار است و دسته‌ای از این مسائل، معلول دسته‌ای دیگرند؛ چنان که در بعضی موارد هم دسته‌ای از آن‌ها در عرض هم، معلول علت واحد می‌باشند. طبعاً کشف این ویژگی‌ها، ما را به سمت دستیابی به راهکارهای مناسب رهنمون می‌سازد.

نکته دیگر آن که مسائل مزبور گاه آن چنان در ذات خود دارای طبقه‌بندی هستند که اگر در مقام تشخیص اولویت‌ها و مقام برنامه ریزی رعایت گردند، خود به خود بخش عظیمی از موارد جانبی و حاشیه‌ای را حل خواهند نمود.

بنابراین، در باب مسأله شناسی زنان، سه محور اصلی باید مورد تدقیق قرار گیرد:

۱. تشخیص مسأله؛

۲. کشف و تعیین روابط بین مسائل؛

۳. تعیین اولویت‌ها که دارای دو محور خرد است:

الف) تعیین اولویت‌های پژوهشی در مسأله‌شناسی به منظور اقدام پژوهش‌های بنیادین و ارائه راه حل‌های پایدار ؛

ب) تعیین اولویت‌های مسأله‌شناسی برای حل مشکلات روزمره و فوری .

محور اول: تشخیص مسأله

مسائل زنان را نمی‌توان جدای از مسائل جامعه و به طور خاص، جدای از مسائل مردان، شناسایی کرد. چنان که گذشت، مسائل زنان از نظر ما، مسائلی هستند که فکر و اندیشه قانون‌گذاران و مجریان جامعه را از یک سو و خود طبقه زنان و حتی مردان و کودکان را از سوی دیگر، به خود مشغول داشته‌اند .

به زعم بعضی، مسائل زنان ناشی از ساختار بیولوژیک زن است که موجب یک دسته ویژگی‌های روان‌شناسی در او شده است و این سرآغاز مشکلات و تمامی مسائلی است که زنان در زندگی با آن مواجهند. اینان معتقدند که در شرایط عصر جدید، تاریخ مصرف این جنس دوم گذشته است و باید با ایجاد تغییر در اصل این جنس، هم در بعد فیزیولوژی و هم در بعد روانی او، به سوی حل مسائل گام برداریم. (۲) در دیدگاهی دیگر، مسائل زنان برخاسته از جنسیت است و نقش‌های ثابت زنان در تنظیمات اجتماعی ذاتاً مسأله ساز است. این دیدگاه، در قالب خاصی، گاهی این چنین طرح می‌شود که میزان توسعه یافتگی کشورها در شاخص جنسیت، یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش توسعه یافتگی است؛ مانند سواد در سطوح مختلف تحصیلی و رشته‌های آموزشی و توزیع آن‌ها بر حسب جنس. دائمی بودن مشاغل زنان، بارداری، مرگ و میر نوزادان و مادران و برخورداری از مزایای حقوقی از جمله مسائلی است که در کشور ما به جهت پذیرفته شدن شاخص‌های جنسیتی، به عنوان یکی از معیارهای توسعه یافتگی از سوی روشنفکران، در نوبت صف دموکراسی قرار گرفته است. (۳) با این که این نقش‌ها ذاتاً مشکل‌آفرین نیستند، ولی به ضمیمه بعضی فاکتورهای موجود در جامعه، مشکلات زیادی را برای زنان ایجاد کرده‌اند.

ما در این جا درصدد استقصای تمام نظرات و دیدگاه‌های موجود در این زمینه نیستیم، چنان که به نقد تفصیلی آن چه گذشت هم نمی‌پردازیم، ولی به نظر می‌رسد حرف اخیر در کلیت خود حرف صحیحی است، لکن قضاوتی جامع و همه سونگر در جهت شناسایی مسائل زنان نمی‌باشد.

وجود نقش‌های ثابت و کلیشه‌ای برای زنان که در یک ادبیات وسیع، در طول تاریخ، همواره تأیید شده است، گاهی در جریانات جمودگرایانه در یک مسیر انحرافی قرار گرفته و کم‌ترین انعطاف را نسبت به اوضاع و

نیازمندی‌های جدید نشان نداده است و در قبال این واقعیت، عکس العمل منطقی که متناسب با مقتضیات ذهنی، روحی و رفتاری زنان باشد و منافع آجل و عاجل خود را عاید زنان کند، اتخاذ نشده است و نوعاً در یک سری قضاوت‌های عجولانه، این وضعیت کاملاً به منشأهای دینی نسبت داده شده و رهیافت‌های دینی به جای دیگر رهیافت‌ها نیز تاوان پرداخته‌اند.(۴)

حقیقت این است که واقع‌بینی، اقتضا می‌کند ما از یک سو، چشم خود را بر پیامدهای مثبت و منفی جنسیت فرو نیندیم و از سوی دیگر، برای رسیدن به حقیقت امر جامع نگرانه، مسائل زنان را پی‌گیری کنیم.

کسانی هم هستند که معتقدند، مشکلات زنان ایرانی فرق ماهوی با مشکلات زنان مناطق دیگر جهان ندارد و تمام این مسائل را ناشی از ویژگی مهم عقلانیت عصر تجدد می‌شمارند. توضیح این که زنان ایرانی، در برزخ سنت و مدرنیته قرار دارند. عصر تجدد انسان را از استحاله در روح جمعی و هویت‌یابی بر مبنای ارتباط با جامعه رهانیده و به موجودی فردگرا مبدل ساخته است، لکن این معنا اثرات متفاوتی برای زن و مرد داشته است. مردان دارای موقعیتی غیر از آن چه داشته‌اند، نشده‌اند، برخلاف زنان که غرب‌گرایی برای آنان، ملازم با تغییر نقش‌های جنسیتی آنان بوده و نقش‌های مادری و همسری با شکل‌گیری شخصیت مستقل آن‌ها ناسازگار جلوه نموده است. اینان هر چه خود را با تبعات مدرنیته هماهنگ کرده‌اند، از این برزخ رهایی یافته‌اند و از آن جا که زن ایرانی در فضایی زندگی می‌کند که با مدرنیته (چه رسد به پسا مدرنیته) فاصله زیادی دارد و باور داشت‌های سنتی در فرهنگ او جای خود را به معیارهای متجددانه نداده است، در تمام مظاهر زندگی‌اش با این کشمکش مواجه است.(۵)

افراد هم وجود دارند که مشکلات اصلی زنان را مشکلاتی می‌دانند که در نشریات و سایر رسانه‌ها منعکس می‌گردد؛ به عنوان نمونه، یکی از حقوق دانان معتقد است که مشکلات حقوقی زنان در ایران، بیشتر در ناحیه حقوق مدنی است. ولی این‌ها مشکلات اساسی زنان نیست، بلکه مسائل آنان در حوزه واقعیات اجتماعی و در ابعاد رفتارهای تبعیض‌آمیز با زنان متجلی است. «حداقل در شرایط معاصر جامعه ایران، مسأله زنان، اولاً جزئی از مسائل اجتماعی کشور است و فراز و فرود آن تابعی از مسائل عمومی است و ثانیاً هسته کانونی آن بیشتر اجتماعی است.»(۶)

گاهی نیز مشکلات زنان به مشکلات صرفاً فرهنگی ارجاع می‌شود که طبعاً این خلأ را طرح‌های آموزشی و راهکارهای فرهنگی پر می‌کند. مدافعین این نظریه قائل‌اند که باید ادبیات جدیدی را در سطوح مختلف پی‌ریخت که نهایتاً، به تغییر نقش‌های زنان یا نتایجی از این دست بینجامد و بدون ایجاد این تغییر، هر تلاشی در

جهت رفع مشکلات زنان بی‌فایده است؛ حتی اگر منتظر تغییر مزبور هم نباشیم، آگاهی زنان از حقوق و تکالیفشان گام بلندی برای حل مشکلات است.

در بعضی تفاسیر و توصیفات از مسائل زنان، گاه کار به جایی می‌رسد که در داوری، تمام این مشکلات به عدم حضور سیاسی و اجتماعی منتهی می‌گردد و طبعاً هر طرحی که به توسعه سیاسی و اجتماعی زنان منجر شود، منشوری برای عمل قرار می‌گیرد. در این دیدگاه، دستیابی هر چه بیشتر و کیفی‌تر زنان به اهرم‌های قدرت، بسیار مطلوب است؛ چنان که گاهی ادعا می‌شود، اگر زنان چند نماینده و وزیر در کابینه دولت داشته باشند و یا اصولاً رئیس قوه مجریه زن باشد، جهان زیباتری می‌توان ساخت!

البته نمی‌توان انکار نمود که حل مشکلات زنان منوط به درک و دریافت عمیق نیازها و توانمندی‌های این طبقه است، لکن تغلیظ معنای فوق به جهت همان نگاه جزئی نگر به مسائل زنان است.

وجود بازوان اجرایی یا تقنینی از بین زنان در حکومت، نه به خودی خود حلال مشکلات است و نه به تنهایی مشکل‌زاست. حق این است که مشکلات و گرفتاری‌های زنان همه از یک سنخ نبوده که با یک راه حل، فیصله داده شوند، حتی مشکلات زنان در مناطق جغرافیایی متفاوت و با بافت فکری - فرهنگی مختلف بر یک رویه نمی‌باشند، تا چه رسد به این که مشکلات زنان دیگر نقاط جهان را به کشور خود تسری دهیم و فضایی کاذب از معضلات بسازیم و چنان آن را تبلیغ کنیم که خود زنان هم باور کنند!

باید دید توسعه سیاسی یا اجتماعی زنان، در کنار سایر امور و نقش‌های زنان و در کنار نظام ارزشی و توصیفی ما، دارای چه تعریف و گستره‌ای خواهد شد و جست و جو نمود که اهدافی که از این توسعه مدّ نظر است، اهداف خاص قشر زنان است یا اهداف کلانی است که رشد و ترقی کل اجتماع را تأمین می‌سازد؟ آیا زن در این فرآیند، به عنوان یک شهروند در اجتماع فعال است یا به عنوان یک زن (که خطر ابزاری شدن در این جا تهدید کننده است) و یا فراتر از آن به عنوان یک مادر؟

آیا می‌توان بین این معنا از توسعه با دیگر حقوق و تکالیف جمع نمود؟ چه سازگاری بین این ارزش‌ها وجود دارد؟ یا اصلاً افزودن بر هر نقشی به طور قهری به معنای کاستی یا قربانی نمودن وظایف و حقوق دیگر است؟

آیا شرکت در فرآیند توسعه، حق زن است یا به عکس، وی از چنین حقی برخوردار نیست؟

این‌ها همه سؤالاتی است که در صورت بررسی همه جانبه مسائل زنان در یک طرح نظام‌مند، قابل پاسخ‌گویی است.

گسست راهکارهای عملی از یکدیگر، در ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و... و نیز از لایه‌های زیرین (مباحث بنیادین) یک بحران بدون راه حل است.

به راستی اگر ما زن را فقط به عنوان یک انسان که از بد حادثه دارای انوٲت شده است، بدانیم و یا رشد و تعالی او را در یک نظام اخلاقی و حقوقی پی‌گیری نماییم و فقط به این بیندیشیم که تا به حال به جهت عدم تقسیم عادلانه امکانات، از قدرت و ثروت بی بهره مانده است، به نوع بشر اعلان جنگ نداده‌ایم که بچرخ تا بچرخیم؟!

آیا اگر در مسیر پژوهش به خانواده و نظام خانوادگی به عنوان کانون مودت و رحمت ننگریم و آن را سنتی دست و پاگیر تفسیر کنیم، فتوا به نسخ این سنت نخواهیم داد؟

آیا اگر پروژه «عیسی به دین خود، موسی به دین خود» در خانواده اجرا شد تا هر کسی که بتواند در مسابقه قدرت و ثروت، جام پیروزی برآید و فاتح میدان باشد، صرف حضور کور زنان را در اجتماع و صحنه‌های مختلف آن نستوده‌ایم؟

آیا اصولاً اگر ما پژوهش خود را در زمینه مسائل زنان از مشکلات شروع نکنیم و مبدأ پژوهش را امر دیگر قرار دهیم، نگاه ما به خود مسائل و مشکلات تغییر نمی‌کند و آسیب‌شناسی ما وارد حوزه دیگری نمی‌شود؟

توضیح آن که تورم مشکلات و مسائل زنان، در حوزه‌های مختلف، گاهی ما را به سمت قضاوتی ناروا یا یکسویه و یا حداقل غیر همه جانبه می‌کشاند. در یک نگاه واقع بینانه، زنان دارای مشکلات حقوقی، مالی، فرهنگی و اجتماعی و سیاسی‌اند و تمام این مشکلات، در حالی متوجه زنان است که سیستمی، حمایت تشکیلاتی از آنان را از مرحله تقنین تا اجرا به عهده نگرفته باشد .

بنابراین، قبل از شناسایی مسأله اصولاً باید دید که زن باید در چه جایگاهی باشد و به چه اهدافی برسد. شناسایی موقعیت اصیل و اهداف واقعی، موانع را تعریف می‌کند و مسأله را شفاف می‌سازد. اگر زن را در یک نظام متعالی با هدف توسعه اخلاق و معنویت دیدیم، در این صورت، راه عبودیت او از مسیری مقدس به نام همسری و مادری می‌گذرد که این مسیر نه در حاشیه که در متن خود، تعهدات اجتماعی فراوانی را برای او به ارمغان می‌آورد. چنین موجودی، به جهت حساسیت اشتغالش که انسان پروری است، باید ظرفیت بی‌کرانه خود را به جای آن که لای پیچ و مهره‌های اقتصادی خرد نماید، در مهد صفا، آن چنان که در خور شأن اوست، حفظ نماید.

دانستن و علم‌آموزی، حق چنین زنی است. تزئین به اخلاق ستوده و رسیدن به قله رفیع کمال شایسته اوست. شرم و آزر زیننده اوست و هموست که حقی به نام خودباختن و فساد ندارد. او نسبت به کسب درآمد، برای انفاق به دیگری وظیفه و تکلیفی ندارد و طبع پرعاطفه، از وی قهرمانی صبور ساخته است که گر چه اسطوره میدان رزم نیست، ولی خود می‌تواند همه نیازهای فردی و اجتماعی خود و خانواده را سامان دهد. در نتیجه، باید با هر مانعی که زن را از رسیدن به این هدف و یا از قرار گرفتن در آن جایگاه منع می‌کند، مبارزه کرد.

گاهی فرهنگ، گاهی شرایط اجتماعی، گاهی نارسایی‌های اقتصادی و گاهی عدم مشارکت سیاسی، مانع رسیدن به این هدف است و گاه این مانع از خانه برمی‌خیزد و گاه از مسائل اجرایی. البته در مواردی هم عدم شفافیت مبانی نظری، از رسیدن به رهیافتی دینی، جهت ارتقای زنان در فرآیند توسعه اخلاق و معنویت متناسب با شرایط روز، ممانعت می‌کند. به بیان دیگر، گاه عملیات تطبیق شریعت و فقه با اوضاع جدید، از طرف فقیهان به طور روشن صورت نمی‌گیرد و ایجاد مانع می‌کند. ولی اگر ما موقعیت زن را فقط در شهروندی محدود ساختیم که در یک جامعه انسانی به سوی لذت و رفاه بیشتر در حرکت است و دورنمای اهداف او را در چنان معانی‌ای خلاصه کردیم، طبعاً فهرست مسائل ما تغییر خواهد کرد.

این مسائل در عمق جامعه زنان، ما را با مشکلاتی مواجه می‌کند و حتی اگر از نظر کمی تعداد آن‌ها هم بسیار کم باشد، همین مقدار چهره یک حکومت اسلامی را نازیبا می‌کند؛ به طور مثال، زنان ما در امور مالی و معیشتی با مشکلاتی مواجه‌اند که قابل اغماض نیست؛ گر چه این مشکلات در موارد زیادی ناشی از وضعیت نامطلوب اقتصاد خانواده است، لکن در مواردی هم زنان به دلیل‌های ناموجه از حقوق مالی خود محروم می‌مانند و مثلاً مهریه و نفقه که از حقوق مسلم زن است، در اختیار وی قرار نمی‌گیرد.

طرح اولیه اسلام، حفظ خانواده و حل مشکلات آن در یک تدبیر درونی است. سعی دین بر این است که حتی الامکان در چارچوب خانواده که علی القاعده مبتنی بر عاطفه و شفقت است، نیازها بر طرف گردد و اگر مسأله‌ای در این چارچوب حل نشد، در گام بعدی باید سراغ حکم رفت که بیشتر یک شخصیت حقیقی است تا حقوقی. ولی واقعیت موجود در جامعه این است که گاهی این مسائل در حوزه خانواده حل نشده و به دلیل خشونت مرد و عاطفه زن، مراعات حیثیت زن و خانواده، عدم حمایت از زن در صورت مراجعه به دادگاه و... زنان ناچار می‌شوند این وضع سخت را به عنوان سرنوشت محتوم خود تحمل کنند.

دسته دیگری از زنان که دارای مشکلات قضایی‌اند و در صورتی که مسائل آن‌ها در چارچوب خانواده حل نمی‌شود، در پیچ و خم دادگاه‌ها با مشکلاتی مواجه می‌شوند و جهل آن‌ها از حقوق و تکالیف خود نیز این مسائل

را به مراتب تشدید می‌کند. در این جا هم گاهی موقعیت تعریف شده زن در اجتماع و جنسیت خاص او، در نحوه دادرسی و یا حداقل در تسریع و یا کندی امر دادرسی... اثر می‌گذارد.

بخشی از زنان نیز که به عنوان نیروهای علمی یا کاری وارد بازار اشتغال شده‌اند، در عین اشتراک با مردان در پاره‌ای مشکلات، درگیر مسائلی هستند که ناشی از عدم درک مختصات روحی و فیزیکی آن‌ها است. درخواست کاری همسان با مردان، بدون لحاظ وضعیت جسمی و نقش مادری یا همسری، بار سنگین بر دوش زنانی است که می‌خواهند هیچ یک از وظایف خود را قربانی دیگری ننمایند.(۷)

بخش دیگر از مسائل زنان، به سطح فرهنگ جامعه برمی‌گردد که با طبقه‌بندی، می‌توان این مسائل را به شخص یا اشخاص مربوط و مراجع فرهنگ‌ساز جامعه ارجاع داد و سهم قصور یا تقصیر آن‌ها را در ایجاد این مسائل و یا تعویق در ارائه راه حل، معلوم نمود. علاوه بر این، منشأ اصلی بسیاری از مشکلاتی که ذکر پاره‌ای از آنان رفت، مسائل فرهنگی است که ضروری است، زنان و مردان نظریه‌پرداز و خردورز جامعه، این مسائل موجود را ریشه یابی کرده و مسائل اساسی را دریابند.

مسائل فرهنگی زنان، به لحاظ ساختاری دارای اهمیت خاصی است؛ زیرا هم چنان که در یک بستر وسیع با آهنگی کند ساخته می‌شوند، به همان کندی و بلکه کندتر قابل تغییرند. عوامل فرهنگ ساز، گاهی آن چنان مقتدرند که به راحتی نمی‌توان در مقابل آن‌ها قد علم نمود و با رفتارهای جهشی تأثیر آن‌ها را کاست، بلکه باید اثرات سوء آن را با عامل فرهنگی دیگر جبران کرد؛ از باب نمونه، رسانه‌ها در عصر ارتباطات، به عنوان یکی از عوامل مهم فرهنگ ساز مطرح هستند که فرآورده‌های فرهنگی آن‌ها بدون آن که محتاج گذر از بوروکراسی اداری باشند، در اختیار مردم قرار می‌گیرند و به تعالی یا تحذیر جامعه می‌پردازند.

تاریخچه رسانه‌ها نشان می‌دهد که زنان همواره در حاشیه این رسانه‌ها، رشد یافته‌اند و اگر هم گاهی به این تفریط جوابی داده شده، با گم کردن جایگاه اصلی زن در سناریوی واقعی حیات انسانی همراه بوده است و در واقع، او را در یک نقش مردانه لحاظ کرده‌اند که با واقعیات جسمی و روحی او انطباق ندارد. چنین برخوردی در نگاه زنان بیشتر به یک شوخی رسانه‌ای شباهت دارد.

دین نیز به عنوان یک عامل مهم فرهنگ ساز، در این رابطه نقش خاصی دارد، ولی به نظر می‌رسد که فقه شیعه به رغم داشتن پتانسیل کافی برای حل مسائل مستحدث، به خصوص در حوزه مسائل زنان و با برخورداری از چهره‌های به عنوان الگو، تا کنون زمینه لازم را برای استخراج و استنباط مسائل زنان به دست نیاورده است و همین بر مسؤولیت حوزه‌های شیعی در این رابطه می‌افزاید. البته برخوردی قشری و غیر منعطف، گاهی مانع

پویایی اجتهاد در این زمینه شده است، حال آن که این موضوع نیز موضوعی کاملاً تخصصی است که از عهده دین شناسان واقعی برمی آید؛ هر چند در موضوع شناسی و مسأله‌یابی ممکن است با بعضی شاخه‌های علوم مرتبط گردد.

آداب و رسوم قومی نیز در پیدایش نقش‌های خاص و در نتیجه، مسائل مختلف برای زنان، بسیار تأثیر گذارند. آداب و رسوم هر جامعه در شرایط و اوضاع خاصی به وجود آمده، در دراز مدت ماندگار می‌شوند. البته گاهی دین شریف اسلام، بعضی از این آداب غلط را از گردونه حیات خارج ساخته و می‌تواند خارج سازد.

در حیطه امور خانواده، از مقدمات تشکیل خانواده تا بقای آن و حتی در صورتی که کانون یک خانواده با امر طلاق یا فوت سرپرست خانواده برچیده می‌گردد، بعضی از این آداب مشکلاتی را منحصرأً برای خانم خانواده و یا دختران ایجاد می‌کنند که مضاعف بر مشکلات دیگر هستند.

در ردیف مسائل فرهنگی، نکته مهمی که سر رشته آن به دست خود زنان است، این است که به خودباوری لازم به معنای حقیقی نرسیده‌اند و با فاصله‌ای که از خویشتن خویش می‌گیرند، مدام بر مسائل خود می‌افزایند. تعدادی از زنان جامعه ما با تفسیر و معنای تحمیلی دیگران، حرکت خود را هماهنگ می‌سازند که جز تبعات سوء، چیزی نصیب آنان نمی‌سازد. در واقع، اینان منتظرند تا بیگانه‌ای هویت آنان را ساخته و تدبیر کند. (۸)

عدم تقسیم امکانات رشد و تعالی انسان به طور عادلانه در سطح اجتماع عموماً و بین زنان و مردان خصوصاً (که خود معلول عوامل متعدد و مخصوصاً عوامل فرهنگی است)، از جمله مسائل موجود است که مشکلات فراوانی را در اموری نظیر تحصیل و بعضی مشارکتهای اجتماعی و سیاسی به دنبال آورده است.

علاوه بر مسائلی که زنان شاغل در امر اشتغال با آن مواجه هستند، ۸۵٪ از زنان ما به خانه‌داری مشغولند که در نوع برنامه ریزی‌های کلان مورد غفلت قرار می‌گیرند و اغلب از مزایای رشد و ارتقا بی‌بهره می‌مانند. اینان کارگران بی‌مزد و مواجه بی‌مستند که به طور پنهان در تأمین اقتصاد خانواده و در راستای به حرکت درآوردن چرخ عظیم اقتصاد کشور، به طور مؤثر فعالیت می‌کنند، لیکن از حقوق تعریف شده در قوانین اداری - استخدامی محروم اند و حتی دوران زودرس بیماری و فرسودگی را نمی‌توانند با خیالی امن بگذرانند.

در افقی بالاتر، مسأله اصلی و نقطه کور عدم شناسایی صحیح این مسائل، عدم کشف ارتباطات بین آن‌ها، ندیدن همه مسائل با هم، نداشتن استراتژی روشن و واحد برای حل آن‌ها و تعیین اولویت‌ها، و عدم توازن بین برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت مراکز ذی‌ربط است. به عبارت دیگر، مسائل زنان در قالبی جامع طراحی نشده



است تا با طبقه بندی هر یک، جایگاه و پاسخ مناسب خود را دریابد. نه قانون گذاران با هم هماهنگند و نه مجریان قانون، بلکه هر ارگان یا مجموعه‌ای مستقل از دیگر مراکز، در صدد حل مشکلات دسته‌ای محدود از زنان با رهیافت خاص خودش است. حال آن که حل مسائل زن مسلمان ایرانی، محتاج شناخت این موضوع با دو قید اسلامی و ایرانی بودن است. لذا بخشی از مسائل زنان که متوجه خردورزان و کارشناسان و برنامه ریزان می‌باشد، از عدم توجه به ظرفیت‌های جامعه شناختی جامعه ایران و عدم بهره‌گیری از تجارب رشته‌های مختلف علوم مردم‌شناسی و قومیت‌شناسی و علوم از این دست ناشی می‌گردد. چنان که عدم توجه به ارزش‌های دینی و ره آورده‌های الهی در راه اعتلای شخصیت زن و ارائه برنامه‌های عملی برای او، ما را از موضوع اصلی دور می‌سازد.

روشن است که هر پیشنهادی در جهت ارائه یک برنامه پایدار یا هر منشوری برای عمل، مبتنی بر یک دسته باورداشت‌های نظری راجع به شخصیت زن است و امکان ندارد بدون گذر از مرحله توصیف و ارزش گذاری، به ارائه راهکار برسیم.

بنابراین بخشی از مسائل زنان که متوجه کارشناسان و برنامه ریزان می‌باشد، از عدم توجه به مباحث بنیادین نشأت می‌گیرد. در یک کلام، عدم نگاه جامع به مسائل زنان، درصد موفقیت ما را به شدت تنزل داده است.

#### محور دوم: کشف و تعیین روابط بین مسائل

یکی از محورهای مهم بحث در مسائل زنان، شناخت روابط بین مسائل است. اندک تأملی در مسائل زنان و کمترین توجه و دقت به علل عدم موفقیت دستگاه‌های ذی ربط در حل مسائل زنان، به خوبی اثبات می‌کند که نمی‌توان با نگاه جزئی‌نگر به حل این مسائل نائل آمد.

مسائل زنان از مقوله‌های فرهنگ، اجتماع، سیاست، اقتصاد و... خارج نیست و هر پدیده‌ای از این مقولات پیچیدگی خاص خود را دارد و با علل و عوامل طولی و عرضی مختلف در ارتباط است. علاوه بر این که مسائل زنان به علت داشتن سابقه‌ای طولانی در تاریخ، دارای پیچیدگی مضاعف هستند، لذا باید در کنار دیدن مسائل، درصدد کشف این روابط برآییم.

به عنوان مثال، عمده زنان ما خانه دار و فاقد فعالیت‌های درآمد زا هستند. طرح مالی اسلام، بدون آن که وظیفه مالی را بر عهده زن قرار دهد، در دو مقوله مهریه و نفقه، وی را در همان عرصه خصوصی از لحاظ مالی تأمین می‌کند. از این رو، می‌توان گفت که در دیدگاه اسلام، ارائه قوانین صرف در فضایی وسیع‌تر از خانواده، تمام راه

حل نمی‌باشد. اگر در جامعه ما، در بعضی خانواده‌ها، زن به حقوق خود نمی‌رسد، ناشی از نبودن قانون مترقی نیست، بلکه فرهنگ لازم شناخت حقوق وجود ندارد. اگر سطح آگاهی بالا رود و خانواده قبل از آن که عرصه قانون باشد، عرصه اخلاق و دانش گردد، بخش عمده‌ای از این مشکل حل خواهد شد.

گرچه این مشکل نیز به وضع معیشتی کل خانواده باز می‌گردد، ولی این مشکل در هر صورت یک معلول است و در وهله اول با فرهنگ جامعه و در مرحله بعد، با اقتصاد خانواده مرتبط است. حال اگر این روابط به خوبی کنکاش گردند و کارشناسان بتوانند تشخیص دهند که مشکلات در کدام ناحیه متورم است و آن‌جا را به طور کیفی و کمی تجهیز نمایند، مشکلات جانبی و مسائلی که در سلسله معلول‌ها مطرح است، حل خواهد شد.

محور سوم: تعیین اولویت‌ها

در عین حال که رسیدن به راه‌های پایدار برای مسائل زنان، رسالت اصلی متصدیان است و باید در یک نگاه جامع به این امر بپردازند، ولی نظر به این که چنین پژوهشی اگر بخواهد اندیشه متعالی دینی را راجع به زنان در جوانب مختلف بیان کند، زمان قابل توجهی را به خود اختصاص خواهد داد، ضروری است با شناسایی مسائل اساسی، آن‌ها را با مسکن‌هایی به طور موقت حل کرد.

برای تشخیص اولویت‌های فوری، آمار و ارقام اگر بر اساس نظریه‌های اصولی و علمی به دست آمده باشند، می‌توانند مرجع قرار گیرند، ولی با توجه به آن که در حال حاضر، چنان آمار دقیقی در اختیار نداریم که به دور از جنجال‌های تبلیغاتی به دست آمده باشد، بر اساس مسائلی که گذشت، می‌توان گفت که مهم‌ترین مسائل زنان، مسائل فرهنگی اند و تصحیح باورداشتهای عمومی نسبت به زنان، توانمندی‌ها و حتی ناتوانی‌های آنان، بسیاری از گرفتاری‌های موجود را حل می‌کند.

به نظر تعداد قابل توجهی از کارشناسان، از تحلیل مسائل زنان در مقولات مختلف، در نهایت به ریشه‌های فرهنگی می‌رسیم. شاهد آن که در آن مدینه‌های فاضله‌ای هم که آرمان تساوی حقوق زن و مرد تا حدود زیادی حاصل شده است، زنان باز هم از مشکلات متعددی - البته مدرن - رنج می‌برند و در آن‌جا نیز در سیاست‌گذاری‌های کلان باید در راه اعتلای فرهنگ جامعه قدم برداشت.

شایان ذکر است، تعیین اولویت در مسائل زنان، با یک دید جامع، دارای وضعیتی متفاوت است. بر اساس طرح نظام جامع الگوی زن مسلمان، آن چه اولویت دارد، ترسیم اصولی است که با تأسیس و یا کشف آن‌ها الگوی قابل دسترسی به دست می‌آید؛ سپس با تأسی به آن در تمام سطوح خرد و کلان جامعه، همه خلأها پر شده و

افراد یا مجموعه‌های ذی ربط به طور هماهنگ به وظایف خود عمل می‌کنند. زن مسلمان نیز (در خانه یا اجتماع) هر کجا که باشد، مسائل‌اش به حداقل می‌رسد؛ چرا که جذابیت و مرکزیت آن الگو، فرهنگ جامعه، مراجع قانون‌گذار و مجریان و متولیان را به سمت خود می‌خواند.

بنابر آن چه گذشت، وجود فضاهای خالی در بین رهیافت‌های متعدد جهت حل مسائل زنان، از انسجام آن‌ها کاسته و به همین نسبت، کارکرد آن‌ها را کاهش داده است، از این رو، حلقه مفقود در این بین، طرح نظام جامعی در جهت ارائه الگوست که ما در این تحقیق، با ذکر مقدماتی، ضرورت نگاه نظام‌مند را پی می‌گیریم و سپس به شرح رؤوس کلی آن می‌پردازیم.

ادامه دارد ...

پی‌نوشت‌ها :

(۱) در حل مسأله می‌توان از اندیشمندان علوم مختلف در مجاری تصمیم‌سازی و مشاوره بهره گرفت و قانون‌گذاران و مجریان را به تحرک و فعالیت واداشت.

(۲) ر.ک: سیمون دو بوآر، جنس دوم.

(۳) ناهید مطیع، «زنان معطل در صف دموکراسی»، مجله زنان، ش ۶۲، ص ۳۷؛ از نظر ایشان در شرایط فعلی، از زنان فقط در مشارکت‌های سیاسی استفاده می‌شود، نه این که واقعاً کسی درصدد حل مشکلات آن‌ها باشد.

(۴) قضاوت‌های فوق در حالی است که بزرگانی نظیر مرحوم صدوق یکی از شرایط تشیع را احسان به زنان شمرده‌اند (ر.ک: محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۰۵).

(۵) مهرداد درویش‌پور، «سلسله مباحث نواندیشی دینی و مسائل زنان»، مجله زنان، ش ۶۷.

(۶) کامبیز نوروز، «حقوق زنان طرح مسأله دیگر»، مجله زنان، ش ۶۷. البته به نظر مصطفی محقق، مشکلات زنان در مسائل حقوقی و مجاری قانونی متورم نیست و چنان انعکاسی خلاف واقع است (ر.ک: خبرنگار هم‌اندیشی، ش ۲).

(۷) به لحاظ چهره لاینحل همین تناقضات است که عده‌ای نسخه گریز از سنت‌ها و همراهی با مدرنیته را پیشنهاد می‌کنند و مورد قبول بعضی زنان مبتلا نیز قرار می‌گیرد.

(۸.ر.ک: مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، مقدمه.